عصر نو
www.asre-nou.net

پوست اندازی لازم چپ ایران

Mon 15 02 2016

دنیز ایشچی

سالهای بعد از پنجاه و هفت بحث های عمیقی در زمینه تبدیل جنبش چریکهای فدائی از یک سازمان چپ میلیشیا به یک سازمان سیاسی مارکسیستی لنینیستی در جریان بود. همه ماها از انقلاب اکتبر درس آموزی کرده و کپی برداری می کردیم. همه ما فکر می کردیم با درس آموزی از شیوه لنینیستی سازماندهی و مبارزه در آینده نزدیک ما هم موفق خواهیم شد قدرت سیاسی را بدست نمایندگان سیاسی طبقه کارگر گرفته و با بازسازی سوسیالیستی جامعه اقدام کنیم. یکی از این توهمات این بود که در واقع بعد از تجزیه فدائیان خلق به اکثریت و اقلیت، این توهم در مقایسه با بلشویک ها و منشویک ها در ما بمراتب بیشتر شده و فکر میکردیم واقعا تاریخ دارد تکرار میشود و ما هم مثل انقلاب اکتبر بزودی پیروز خواهیم شد. درست است که ما در آن موقع از سازمانی چپ و نظامی پوست اندازی کرده و به یک سازمان سیاسی متشکل و سرتاسری فرا روئیدیم، ولی در خیلی زمینه های دیگر این توهمات مثل ویروس هائی در وجود ما جا خوش کردند و به این راحتی ها نمی خواستند از وجود ما خارج گردند. آیا نسل امروزین فدائیان از فرصت های بوجود آمده برای پوست اندازی های نو نباید استفاده لازم و حیاتی بکنند؟ آیا فدائیان خلق نباید خود در زمینه ایجاد چنین فرصت هائی پیشگام گردند؟ آیا برای جهش های بزرگ، لازم نیست اول از همه گام های هر چند کوتاه، ولی استوار به پیش برداشت؟

به دنبال به بن بست رسیدن پروژه هفت ساله وحدت چپ و معلوم شدن این واقعیت که بخشی از سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران نه تنها هیچ وقت موافق وحدت با به ثمر رسیدن پروژه با ترکیب موجود آن نبودند، بلکه تحت هیچ شرایطی حاضر به تحقق و به فرجام رسیدن چنین پروژه وحدتی نبودند. در شرایطی که شورای موقت سوسیالیستها که آنها هم تحت هیچ شرایطی حاضر به تحقق وحدت چپ نبودند، تنها از این پروژه بعنوانی تریبونی جهت کشاندن خود به مرکز ثقل چالشهای چپ استفاده می کردند، این پروژه با شکست کامل مواجه شد، شرایط نوینی فراهم گردیده است که باید از آن درس های لازم را گرفت و گام های استوار لازم را در راستای به ثمر رساندن فرصت های نوین به پیش برداشت.

سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت، بعنوان مرکزی ترین، وسیعترین، پر پشتوانه ترین و پرکارترین سازمان سیاسی چپ ایران میتواند نه تنها از نظر سنگینی حجم کارهائی که به دوش بکشد، بلکه از نظر هدایت، سازماندهی، ایده پردازی و راهبردی در این کار گام به پیش گذاشته و نقش محوری، مرکزی و پیشگامی وحدت را بر عهده بگیرد. در جریان پروژه هفت ساله فرسایشی وحدت چپ، با وجود اینکه سازمان اکثریت بیشترین میزان توان، انرژی و کارکرد تئوریک و برنامه ای را بر دوش میکشید، از نظر روانی و پرستیژ سیاسی نقش میانجیگری ملاحظه کارانه ای را بازی میکرد که میخواهد همه را راضی نگه داشته و همه را با منطق تئوریک و برنامه ای دور یک میز نگه دارد. این در حالی بود که بخش قابل توجهی از افراد و گروه بندی های دور میز، نه فقط خواهان وحدت نبودند، بلکه اهداف و آماج کاملا مغایری را تعقیب می کردند.

لذا باید پروسه هفت ساله به ما آموخته باشد که چه کسانی صادقانه خواهان وحدت می باشند؟ چه کسانی از نظر نظری و روانی آمادگی، پختگی و انعطاف لازم جهت چنین وحدتی را در این فاز و مرحله مشخص دارا می باشند. باید تا حالا تشخیص داده باشیم که کدام جریانات و یا اشخاص مشخصی چنان جایگاهی در تاریخ چپ یافته اند که یا به گذشته های خیلی دور چپ تعلق دارند، یا از صفوف چپ خارج شده جایگاه کاملا دیگری در صحنه سیاسی برای خود تعریف کرده اند. این افراد و اشخاص را باید در همان جایگاهی که قرار دارند مورد احترام قرار داد. باید آنها را خارج از چپ نوینی که نه تنها با شریط روز سیقل می یابد، بلکه جلوتر از زمان خویش حرکت می کند و میخواهد کاروان سازمان طراز نوین جبهه کار، آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم را بر صحنه سیاسی کشور به حرکت در بیاورد قرار

داد.

نسل فدائیان امروز لازم است پوست اندازی نوینی را بر اساس نیازهای قرن بیست و یکم و شرایط و نیازهای ویژه امروزین انجام داده و پروسه ای را در پیش بگیرند که بخشی از آن برداشتن کلمه "اکثریت" که چه بخواهیم و چه نخواهیم سمبلی از دوران کپی کردن از بلشویسم لنینیستی می باشد، باشند. سازمان فدائیان خلق ایران باید از حاشیه نشینی در مساله وحدت چپ بیرون آمده و در این پروژه نقش کاملا محوری و تعیین کننده ای را عهده دار گردد. بخش دیگر این پروسه شامل زیر یک چتر آوردن آماده ترین بخش نسل فدائیانی می باشد که عملا نمیتوانند خود را در پوسته تنگ اتحاد فدائیان خفه بکنند. بخش سوم این پروژه زیر چتر وحدت گرد آوردن کنشگران منفرد فدائی می باشد که از نحله های موجود به دلایلی کنار کشیده اند، ولی همچنان خود را در مجموعه کنشگران فعال فدائی تعریف می کنند. این فاز از پروژه وحدت میتواند از طریق حرکت در راستای یک کنگره فراگیر قابل تحقق باشد.

پوست اندازی و برداشتن کلمه "اکثریت" نه تنها سازمان را از دوران مارکسیستی لنینیستی سنتی بیرون می آورد، بلکه تاریخچه سازمان را از چهارچوبه باریک "اکثریت" با تمام خوبی ها و بدی های آن بیرون آورده و با تاریخ به مراتب فراگیرتر و پربارتر جنبش فدائی در پیوند زده و به آن دامنه به مراتب وسیعتری می بخشد. کنگره فراگیر آینده که هر سه نحله فدائیان را در خود گرد آورده باشد میتواند به کنگره وحدت سه بخش فعالان کنشگران چپ و بخشی از سازمان اتحاد فدائی که با حسن نیت خواهان تحقق وحدت چپ بودند و سازمان فدائیان اکثریت تبدیل گردد. این اقدام گرچه جهش بزرگ جهت تشکیل دادن حزب طراز نوین امروزین جبهه کار و عدالت اجتماعی نمیباشد، بلکه دیالکتیک بلوغ ساختاری، برنامه ای و آرمانی چپ ایران بر اساس پتانسیل های موجود و امروزین بوده و بخشی از همان گام های استواری می باشد که بدون برداشتن آنها نه تنها امکان جهش بزرگ چپ جهت شکل دادن حزب طراز نوین ممکن نمی باشد.

سنتزی که از امتزاج دیالکتیکی میان فدائیان منفرد، بخش وحدت طلب اتحاد فدائی و سازمان اکثریت می تواند شکل بگیرد، میتواند بلوغ طبیعی امروزین سازمان چریک های فدائی خلق ایران سال پنجاه و هفت، به "سازمان فدائیان خلق ایران" باشد. سازمان فدائیان خلق ایران در فازهای بعدی تکامل، رشد و بلوغ خود که می تواند متناسب با شرایط ویژه زمان تصمیمات لازم را بگیرد. بخشی از این اقدامات ممکن است نوعی از امتزاج با دیگر سازمان های چپ موجود باشد. در چنین شرایطی می باشد که چنین حزب طراز نوینی قادر خواهد بود جبهه سیاسی نیروی کار، عدالت، آزادی و سوسیالیسم را از حاشیه به مرکز ثقل فعل و انفعالات سیاسی کشوری بکشاند.مسئول اصلی شکست و پیروزی چنین پروژه هایی در وحله اول به نسبت تصمیماتی که میگیریم، فقط و فقط خود ماها هستیم. شاید برای بالا زدن آستین ها هنوز هم چندان دیر نشده باشد.

امسال چهل و پنجمین سالگرد حیات جنبش فدائی جشن گرفته شد. جنبشی که در اوج دوران خفقان مطلق سیاسی رژیم سلطنتی که بازتابی از خفقان ایجاد شده از طرف اردوگاه سرمایه داری جهانی در دوران جنگ سرد بود، قفنوس وار سر بر افراشته و به مرگ نحس پنجه افکندند، جانها باختند و خم بر ابرو نیاوردند. بنیان گذاران جنبش فدائی نه تنها نشان دادند که در تاریک ترین دوران تاریخ سیاسی کشور چون فانوس دریائی در تاریکی ها و ظلمات شب می درخشیدند، بلکه بعنوان سکانداران رهروان راه عدالت اجتماعی، راه رسیدن به ساحل آزادی را نشان می دادند. آنها چون ستاره سحری به همه مژده و امید این را می دادند که صبحدمان نزدیک است و با اراده ای محکم بسوی خورشید در حرکت باشند. آنها با سوختن خویش، جوهر شعله های مشعل سوزانی را فراهم آوردند که رهروان راهش نقش تعیین کننده ای در رهبری انقلاب سیاسی ایران در سال پنجاه و هفت را بر عهده داشتند.این روزها نه تنها جنبش فدائی نباید اجازه بدهد از آن روزهای رزم برای آزادی، عدالت، دموکراسی و حقوق بشر بعنوان روزهای سرافکندگی سیاسی یاد نمایند، بلکه به همان نسبت باید با کردار خویش در پروسه چالشهای سیاسی چپ از یک طرف و حضور مستقل و فعال سیاسی خویش در صحنه با سربلندی تمام مشعل جنبش فدائی را هر چه پر افتخار تر به احتزاز در بیاورد.

دنیز ایشچی
14/02/2016